

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



مؤلف : شاد روان استاد
علی اصغر بشیر هروی

**از کتاب
هزار و یک
حکایت
ادبی و تاریخی**



شاد روان استاد علی اصغر

« بشیر هروی »

تاریخ نشر : 4 اگست 2018 م

حکایت 256

هر که نا مخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

« رودکی »

دختری شجاع و دانا

پس از قتل مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی (یکشنبه ۲۷ ذیحجه ۱۳۲) یکی از سرداران لشکر عباسیان بنام « عامر » در کنیسه یی که پناهگاه زنان و دختران مروان بود وارد شد و بر سر سفره وی نشست و بخوردن باقیمانده غذای او مشغول شد زیرا مروان وقتی که صدای طبل جنگ را شنیده بود از سر سفره برخاسته بمیدان رفته بود و نیمی از غذایش در سفره دست نخورده باقی مانده بود .

عامر پس از اینکه باقیمانده غذای خلیفه را خورد در صدد بر آمد که با دختر زیبای وی مغالنه نماید ولی همینکه دهان کشود تا ازین بابت سخنی گوید دختر شجاع و دانا و زیبای مروان گفت:

ای عامر، تعجب میکنم که تو با این هوشیاری و زیرکی چگونه از آنچه هم اکنون روی داده عبرت نگرفته یی ؟

ای عامر پروزگاری که در ظرف چند ساعت سلطنت کهنسال خلفا و پادشاهان اموی را با خاک یکسان کرد و ریشه‌ء این دود ماترا از زمین بر آورد، نباید اعتماد کرد .

ای عامر دنیا هر لحظه برنگی در می‌آید و بر هیچ رنگ آن نمیتوان دل بست . برای تو همینقدر که در حریم خلیفه وارد شدی و بر سر سفره‌ء او نشستی و باقیمانده‌ء غذای او را خوردی کافی است . از انقلابات زمانه پند بگیر و زیاده طلبی مکن !

عامر متأثر شد و امر کرد که هیچکس متعرض خاندان مروان نشود و خود نیز از کنیسه خارج گردید !

سلسله نشر این حکایات جالب ادامه دارد

www.24sahat.com

بازگشت به صفحه اصلی - www.said-afghani.org